

... بسم رب الشهداء والصدّيقين ...

فهمیده های کلاس

(خاطراتی از شهدای دانش آموز)

این طور نیست که ناگهان و بدون مقدمه نامه ای از آسمان بفرستند و نام کسی را در فهرست شهدا قرار دهند. نه! هر چیزی حساب و کتابی دارد. اگر آرزویمان شهادت است، باید در زندگیمان هم شهید باشیم؛ باید طوری عمل کرده باشیم که به آرزویمان برسیم. یعنی باید زندگی و مرگمان به هم بیاید؛ مرگ آسمانی، زندگی آسمانی میخواید.



افرادی بودند مثل من و تو! از همه چیزشان گذشتند تا به همه چیز رسیدند. درست مثل من و تو که همین آرزو را داریم...

فهمیده های کلاس ۱

دانش آموز شهید محمدرضا شمس الدین

استان: سمنان / محل شهادت: ام الرصاص



دلّم راضی نمیشد برود. گفتم: ((اگر بری شیرم را حلال نمی کنم)). گفت: ((قبول! یعنی راضی هستی من توی خیابان تصادف کنم و بمیرم ولی در جبهه شهید نشوم؟! اصلاً اگر نگذاری بروم، شکایتت را پیش حضرت زینب سلام الله علیها میکنم. مگر خون من از خون علی اکبر و علی اصغر امام حسین علیه السلام رنگین تر است؟))
میدانستم حریفش نمی شوم. گفتم: ((برو؛ خدا به همراهت...)).

فهمیده های کلاس ۲

دانش آموز شهید محمدحسین رشیدی فرد

استان: تهران / تاریخ شهادت: ۱۳۶۴

محل شهادت: هورالعظیم / نام عملیات: قدس ۵



پانزده سالش بود و نمی گذاشتند برود جبهه. می گفت: ((مگر نه این که حضرت قاسم سیزده سالش بود که با عمویش رفت کربلا؟ بسیج هم که یک گردان دارد به اسم قاسم ابن الحسن. پس چرا به من می گویند سنت برای جبهه کم است؟))
آخرش هم رفت. سال تولدش را توی شناسنامه دست کاری کرد و کپی شناسنامه جعلی را داد به بسیج، تا اجازه دادند برود جبهه.



فهمیده های کلاس ۳

دانش آموز شهید محمدرضا رضانی شهری

استان: خراسان رضوی / تاریخ شهادت: ۱۹/۱۱/۱۳۶۰

محل شهادت: چزابه / نام عملیات: مولی متقیان (چزابه)



خودش جوهر آورد و انگشتم را زد روی کاغذ. می دانست که برایم سخت است از پیشم برود. مدام می گفت: ((مامان از ته دل راضی باش! خب!)) ... آخر، از ته دل راضی ام کرد و رفت.

فهمیده های کلاس ۴

دانش آموز شهید سید عبدالله رکنی

استان: بوشهر / تاریخ شهادت: ۴/۴/۱۳۶۷

محل شهادت: جزیره مجنون / نام عملیات: بیت المقدس ۷



پنج تا پسر بودند و عبدالله آخری بود. دوتا از برادرهای جبهه بودند. پدر و مادرش اجازه نمی دادند عبدالله هم برود جبهه. به مادرش گفته بود: ((پنج تا پسر داری! نباید یکی را در راه خدا خمس بدهی!)) مادر راضی شد ...

فهمیده های کلاس ۵

دانش آموز شهید غلام حسین اکبری

استان: کرمانشاه / تاریخ شهادت: ۲۹/۱۱/۱۳۶۲

محل شهادت: چنگوله / نام عملیات: والفجر ۵



آمده بود مرخصی و یک تسبیح رنگارنگ هم دستش بود. می گفت: ((ما توی جبهه پنج تا دوست هستیم. تسبیح هایمان را پاره کردیم و ریختیم روی هم و پنج تا تسبیح نو ساختیم که بشود نشانه رفاقتمان)). همیشه مثل پنج تا برادر کنار هم بودند.

فهمیده های کلاس ۶

دانش آموز شهید رسول خالقی

استان: زنجان / محل شهادت: جزیره مجنون

نام عملیات: امیرالمومنین



توی سنگر هر کس مسئول کاری بود. یکبار خمپاره ای آمد و خورد کنار سنگر. به خودمان که آمدیم، دیدیم رسول پای راستش را با چفیه بسته است. نمیتوانست درست و حسابی راه برود. از آن به بعد کارهای رسول را هم بقیه انجام می دادند. کم کم بچه ها بهش شک کردند. یک شب چفیه را از پای راستش باز کردند و بستند به پای چپش. صبح بلند شد؛ راه که افتاد، پای چپش می لنگید! سنگر از خنده بچه ها رفته بود روی هوا! تا می خورد زدنش و مجبورش کردند تا یک هفته همه کارهای سنگر رو انجام دهد. خیلی شوخ بود. همیشه به بچه ها روحیه می داد. اصلا بدون رسول خوش نمی گذشت.

فهمیده های کلاس ۷

دانش آموز شهید محمدرضا لطفی

استان: ایلام / تاریخ شهادت: ۸/۵/۱۳۶۲

محل شهادت: کله قندی مهران / نام عملیات: والفجر ۳



صدایم زد: (سحر شده، بیدار شو!). خواب و بیدار بودم و لابه لای صدای اذان، صدای گنجشک ها را می شنیدم. محمدرضا گفت: ((دیر بجنبی از گنجشک ها عقب می مونی ها!)).

فهمیده های کلاس ۸

دانش آموز شهید محمدعلی ترک احمدی

استان: گلستان / تاریخ شهادت: ۲/۹/۱۳۶۲

محل شهادت: کردستان



خیلی دلم میخواست برویم سینما. رفتیم. دم در سینما گفت: ((من همین جا می مانم تو برو فیلمت را تماشا بکن)). پرسیدم: ((تو چه را نمی آیی؟)). گفت: ((دوست ندارم فیلم هایی را ببینم که تویشان بی حجابی و گناه هست)).

فهمیده های کلاس ۹

دانش آموز شهید محمدرضا مهدی نژاد

استان: یزد / تاریخ شهادت: ۲۷/۱۰/۱۳۶۵

محل شهادت: شلمچه / نام عملیات: کربلای پنج



همیشه دوست داشتن موهای بلند باشد. خیلی هم بهش می آمد. اصلا راضی نمی شد کوتاهشان کند.

بار آخر که داشت می رفت جبهه، خودش ماشین اصلاح رو آورد و داد به پدرش.

گفت: ((کوتاهشون کن؛ اصلا از بیخ بزن تا خیالم راحت بشه)). نمیخواست تعلقی برایش بماند...

فهمیده های کلاس ۱۰

دانش آموز شهید مهدی حیدری

استان: زنجان / تاریخ شهادت: ۱۳۶۵

محل شهادت: شلمچه



توی جبهه مجبور شده بود، ۱۵ بار روزه هایش را بخورد. وقتی برگشت، قضای هر ۱۵ روز را توی تابستان گرفت. هر چه بهش گفتند: ((روزه هایت را نگهدار و پاییز بگیر؛ الان مریض می شوی!)) گوش نکرد. می گفت: ((روزه هام رو تو تابستان خورده ام، قضایش را هم باید تو تابستان بگیرم)).

فهمیده های کلاس ۱۱

دانش آموز شهید رضا صفری

استان: همدان / تاریخ شهادت: ۴/۸/۱۳۶۶

محل شهادت: ارتفاعات طاهر / نام عملیات: نصر



با عجله کیفش را برداشت که برود مدرسه. گفتم: ((مادر جان صبحانه نخوردی!)) گفت: ((مدرسه ام دیر می شه)). ظهر که برگشت خانه، سریع وضو گرفت و آماده شد. گفتم: ((ناهار آماده است)). گفت: ((از نماز عقب می مونم)). ناهار نخورده رفت مسجد. روزه بود. نمیخواست کسی بفهمد.

فهمیده های کلاس ۱۲

دانش آموز شهید مسعود دارابی

استان: کرمانشاه / تاریخ شهادت: ۲۲/۵/۱۳۶۶

محل شهادت: ارتفاعات دوپازه / نام عملیات: نصر ۷



از جبهه برگشته بود برای مرخصی. دیر وقت بود که رسید خانه. زمستان بود و هوا هم سرد. کلید در حیاط را داشت ولی در ورودی ها از پشت قفل بود. رفت توی زیر زمین و همان جا روی خاک، توی سرما بدون پتو و متکا خوابید. نمی خواست کسی را بیدار کند.

فهمیده های کلاس ۱۳

دانش آموز شهید علی غلامی

استان : قزوین / محل شهادت : شلمچه



از بچگی اش بد غذا بود. از هر غذایی اشکال می گرفت و نمی خورد. اوایل که رفته بود جبهه هر روز نامه می نوشت که امروز سوپ جو دادند
حالم بد شد؛ نهار لوبیا پلو دادند لب نزدم؛ شام حلیم بود و گرسنه خوابیدم! کم کم توی جبهه این اخلاقی را گذاشت کنار. مرخصی که می آمد
اگر نان خشک هم جلوش می گذاشتی، چیزی نمی گفت و می خورد.

فهمیده های کلاس ۱۴

دانش آموز شهید میریوسف سید کاظمی

استان: اردبیل / تاریخ شهادت: ۱۴/۱۳/۱۳۶۶

محل شهادت: میمک / نام عملیات: نصر ۴



با خواهرهایم از توی کوچه رد می شدیم که یک جوان از روبرو آمد و از کنارمان که رد شد به ما متلکی گفت. یوسف از دور دید و رفت
سمتش. گفتیم حالا است که کتک کاری شود؛ اما یوسف او را به کناری برد و فقط کمی باهاش حرف زد و رفت.
بعد از آن هیچ وقت کسی توی کوچه مزاحم ما نشد.

فهمیده های کلاس ۱۵

دانش آموز شهید بهرام جانجانی

استان: کرمانشاه / تاریخ شهادت: بهمن ۱۳۶۲

محل شهادت: چنگوله / نام عملیات: والفجر ۵



توی کوچه با بچه ها دعوا شده بود؛ حسابی کتک کاری کرده بودیم و با لباس پاره برگشتم خانه. بهرام پرسید: ((چی شده؟)) برایش تعریف
کردم. خیال کردم می رود و حسابشان را می رسد؛ اما گفت: ((خب تو مقصر بودی! برو ازشان معذرت خواهی کن!)).
گفتم: ((تو مثلاً برادر منی!)) گفت: ((من طرف حقم)).

فهمیده های کلاس ۱۶

دانش آموز شهید کاظم کاوه

استان: تهران / تاریخ شهادت: ۱۳/۱۲/۱۳۶۳

محل شهادت: جزیره مجنون / نام عملیات: بدر



پسر یکی از همسایه ها شهید شده بود. کپسول گاز را از توی زیرزمین برداشت که ببرد برایشان. گفتم: ((مادر! این را کجا می بری؟ تو و برادرت که جبهه هستید؛ من هم که مریضم؛ اگر گاز تمام شد چه کار کنم؟))
گفت: ((نگران نباشید وقتی من شهید شوم، بسیجی های محل هر چه بخواهید برایتان می آورند)).

فهمیده های کلاس ۱۷

دانش آموز شهید محمدتقی عسگرزاده

استان: اصفهان / تاریخ شهادت: ۱۳۶۴

محل شهادت: جزیره مجنون



پدر بود؛ سخت بود مستقیم به پسرش بگوید که دلش لک زده برای این که دو ساعت کنار هم بشینند و درست و حسابی هم را ببینند. بعد از افطار به خانمش گفته بود: ((توی این چند روزی تقی آمده؛ یک شب نشده که بماند خانه؛ همش پایگاه است)). وقتی مادر جریان را برایش تعریف کرد، تقی گفت: ((من مخصوصا پیش شما نمی مانم تا به بودنم عادت نکنید... باید به نبودن من عادت کنید)).

فهمیده های کلاس ۱۸

دانش آموز شهید حمید بیدل

استان: خراسان شمالی

محل شهادت: جزیره مجنون



عاشق امام بود.

می گفت: ((پدر و مادرم چشم های من هستند، ولی امام قلب من است.
بدون چشم می شود زندگی کرد؛ اما بدون قلب نه)).

فهمیده های کلاس ۱۹

دانش آموز شهید ولی بیات

استان: قم / تاریخ شهادت: ۲۰/۲/۱۳۶۱

محل شهادت: خرمشهر / نام عملیات: بیت المقدس



می خواستم از جبهه رفتن منصرفش کنم.

بهش گفتم: ((تو هنوز استخوان بندی ات محکم نشده! فکر نمی کنم که در جبهه به تو احتیاج داشته باشند!))
گفت: ((هر کس به اندازه توانش وظیفه دارد)).

فهمیده های کلاس ۲۰

دانش آموز شهید علیرضا رفوئی

استان: خراسان شمالی / تاریخ شهادت: ۲۸/۱۲/۱۳۶۶

محل شهادت: ماووت / نام عملیات: والفجر ۱۰



خیلی ها نصیحتش می کردند که تو حالا نباید جبهه بروی؛ درست را بخوان! می گفت: ((ما همیشه می گوئیم اگر زمان امام حسین علیه السلام بود به امام کمک می کردیم؛ اگر سر حرفمان هستیم، همین حالا باید یار امامان باشیم)).

فهمیده های کلاس ۲۱

دانش آموز شهید مهرداد عزیز اللهی

استان: اصفهان / تاریخ شهادت: مرداد ۱۳۶۴

محل شهادت: جزیره ام الرصاص / نام عملیات: کربلای ۴



کسی حریفشان نمی شد. بچه ها برای ادامه تحصیل از جبهه بر نمی گشتند. مجبور شده بودند از آموزش و پرورش معلم اعزام کنند به منطقه. یک روز اعلام کردند، آماده باشید برای امتحان. اعتراض بچه ها شروع شد. یکی از آن وسط بلند شد و گفت: ((نزدیک عملیاته، حالا که قرار شهید بشویم، چرا دیگه باید امتحان بدیم؟!))
مهرداد که از شیطنت رفقا خنده اش گرفته بود، گفت: ((پسر! حالا که قراره شهید بشیم، بهتر با مدرک بالاتر شهید بشیم)).

فهمیده های کلاس ۲۲

دانش آموز شهید محسن عباسی

استان: کردستان / تاریخ شهادت: ۱۴/۱۲/۱۳۶۶

محل شهادت: قروه / نام عملیات: والفجر ۱۰



همه عشقش این بود که برود توی تیم فوتبال و حرفه ای بازی کند. اسمش که توی لیست بازیکن های منتخب درآمد، خواستم خودم خبر را بهش بدهم تا از جبهه رفتن منصرف شود. گفت: ((من راه خودم را پیدا کرده ام. الان دفاع از اسلام و ایران مهم ترین کار است)).

فهمیده های کلاس ۲۳

دانش آموز شهید سیدتقی نوربخش

استان: چهار محال و بختیاری / محل شهادت: شوش

نام عملیات: والفجر ۱۰



نامه پدرش بود. نوشته بود بیا مدرک دانشگاهت را بگیر و دوباره برگرد جبهه. توی جواب نامه برای پدرش نوشت: ((آقا جان! این جا انقدر سرباز هست که من بینشان گم هستم! این قدر تقی نام هست که من میانشان هیچم! آقا جان مدرک واقعی را همین جا می دهند)).

فهمیده های کلاس ۲۴

دانش آموز شهید رحیم زارعی

استان: قزوین / تاریخ شهادت: ۱۳۶۱

محل شهادت: خرمشهر / نام عملیات: والفجر ۹



قبل از عملیات، برگه های وصیت نامه را بین همه پخش کردند که وصیت بنویسند. به من (رحیم) و یک نفر دیگه نرسید. رحیم آن قدر اصرار کرد که بالاخره یک برگه گرفت و نشست یک گوشه به نوشتن. چشم هاش توی تاریکی شب از خوش حالی برق می زد. انگار با همان یک برگه وصیت نامه تمام دنیا را بهش داده باشند! همان اول عملیات، ترکش خمپاره خورد و شهید شد. یک برگه وصیت نامه ای خونی تو جیبش بود. جوهرش هنوز خشک نشده بود.

فهمیده های کلاس ۲۵

دانش آموز شهید روح الله رشنوادی

استان: ایلام / تاریخ شهادت: ۲۳/۱۲/۶۳

محل شهادت: شاخ شمیران / نام عملیات: والفجر ۱۰



هوا تاریک شده بود و ما هنوز دنبال روح الله بودیم. چشم، چشم را نمی دید ولی ما دوتا دست بردار نبودیم. روح الله باید پیدا می شد. رفتیم. گفت: ((اینجاست!!)).

همه ویژگی هایش با روح الله مطابقت می کرد. اما مهر نصفه توی جیبش را که دید مطمئن تر شد. نشانی گذاشته بودند؛ مهر کربلا را نصف کرده بودند. نصفش دست روح الله بود و نصفه دیگه، دست خودش.

فهمیده های کلاس ۲۶

دانش آموز شهید محمد اندرخور

استان: بوشهر / تاریخ شهادت: ۱۳۶۱

محل شهادت: شلمچه / نام عملیات: بیت المقدس



عملیات بیت المقدس که تمام شد و رزمندگانها برگشتند، هیچ خبری از محمد نشد. نه می گفتند شهید شده، نه خبر اسارتش را می دادند. خیلی گذشت. مادرم تمام فکرش پیش محمد بود. یکی از آشناهایمان داشت می رفت مشهد. مادرم به من گفت: ((یک نامه برای امام رضا علیه السلام بنویس و بخواه که از محمد خبری بیاورند. لافل اگر شهید شده، پیکرش برگردد)). دو سه روز بعد، محمد را آوردند. فقط استخوان هایش باقی مانده بود.

فهمیده های کلاس ۲۷

دانش آموز شهید علی اصغر صابرمقدم

استان: خراسان رضوی / محل شهادت: شلمچه



قبل از اینکه بر گردد جبهه، رفت مسجد و چندتا رشته لامپ آورد خانه. نشست وسط حیاط و تمامشان را رنگ کرد. می گفت: ((این لامپ های رنگ به دردتان می خورد)). یک ماه بعد هم از جبهه کارتنی برایمان فرستاد و گفت بازش نکنید تا خودم برگردم. خبر شهادتش که آمد، تمام کوچه را با لامپ های رنگی چراغانی کردیم. توی وصیت نامه اش نوشته شده بود: ((مجلس شهادت من را مثل مجلس دامادی بگیرید)). کارتن هم پر کتاب های شهید مطهری بود. فرستاده بود برای همه فامیل.

تهیه و تنظیم: اداره کل آموزش و پرورش شهر تهران (معاونت پرورشی و تربیت بدنی)

باز نشر: به کوشش بچه های تارنمای شهدای نوجوان

Shahid-Nojavan.com

